

یافته‌های تحرک در جریان توسعه*

نویسنده: ناصر خادم‌آدم

هر اقتصادی در جریان تکامل ساختاری در جوار عوامل مؤثر، با موانع بازدارنده توسعه نیز روبرو است. سرعت پیشرفت منتج از زورآزمایی دو جبهه است. یکی سیاستهایی که باید هموارکننده راه توسعه باشند، و دیگری عواملی که موانع دشوارکننده طی راه را می‌سازند.

در جهان معاصر، به همان نسبت که کشورها به یکدیگر نزدیک شده‌اند، ساخت اقتصادی آنها در هم تنیده و بافت پیوستگی آنها ظریفتر و فشرده‌تر شده، به همان نسبت مسائل اقتصادی بین ملل، و به تبع آن، اقتصاد ملی کشورها نیز پیچیده‌تر گردیده است.

در این فضا، براساس تیز، علم اقتصاد به موازات دیگر علوم راه پیشرفت را طی کرد. برقراری جایزه نوبل برای برجستگان این رشته از علوم، علاوه بر آن که تأییدکننده اهمیت دانش اقتصاد است، عاملی نیز برای ایجاد انگیزه بوده و مؤید ضرورت سختکوشی علمی پژوهشگران برای تلاش در پیشرفت و توسعه این رشته به‌شمار می‌آید.

دانشمندان علم اقتصاد در جهان برای طراحی و ارائه معادلاتی کوشیده‌اند، تا با کمک آن بتوانند به راه‌های مطلوبی برای حل مشکلات بشر در جهان معاصر و در شبکه چند بعدی اقتصاد بین ملل دست یابند. در عین حال، انگیزه آنها در پژوهش، بیشتر تحت تأثیر مسائل جوامعی است که با آن ارتباط داشته و به آن احساس تعلق دارند. مسائل جوامع صنعتی با کشورهای در حال توسعه متفاوت است. پروژه‌های پژوهشی در کشورهای پیشرفته تحت تأثیر منابع مالی دستگاههای تغذیه کننده برای جوابگویی و گشودن راه حل مشکلات این کشورها طراحی می‌گردد.

* این مقاله چکیده نتایج سلسله پژوهشهایی از نویسنده است که مجمرعه آن تحت عنوان اصلاحات در سیاست توسعه نقد و تحلیل از طرف بنیسه اطلاعات در آستانه انتشار می‌باشد.

کشورهای در حال توسعه نه تنها از نظر وضعیت اقتصادی و رفاهی، روز به روز فاصله بیشتری با کشورهای صنعتی پیدا می‌کنند و تحت تأثیر سیاستهای نامطلوب مورد تهاجم و استثمار صاحبان قدرت جهانی قرار می‌گیرند، بلکه در زمینه پژوهشی نیز فاصله پیشرفت دانش بین کشورهای شمال و جنوب عمیقتر می‌شود. پس امیدی به دانشمندان جهانی نیست تا به طور فشرده و مستمر به مسائل کشورهای در حال توسعه در آزمایشگاه علم و اندیشه بپردازند. به ویژه آنکه کشورهای صنعتی و پیشرفته هم فارغ از آنتی‌تکنگری در مورد خطرات عمیقتر شدن عدم تعادلها بین کشورهای فقیر و ثروتمند، ستاریوی رقاء بیشتر برای افراد جوامع خود را به قیمت به کارگیری سیاستهای استعماری و استثمارگر کشورهای صنعتی به سادگی رها نمی‌کنند.

تصور سیاست و روابط بین ملل، تجربه تاریخی و کاربرد عملی معاصر به ویژه جدیدترین تحولات در خاورمیانه و کشورهای بلوک شرق، اضطرابی است هشداردهنده به کشورهای در حال توسعه، مبنی بر ضرورت خوداتکایی علمی یا تأکید بر زمینه پژوهشهای مربوط به مسائل کشورهای خود. این سیاست به معنای قطع روابط علمی و تبادلگرفته‌ی پیشرفت علوم در سطح جهانی نیست. همچنین منظور ما به کارگیری روش آزمون و خطا یا حرکت از نقطه مبدأ در هر زمینه از دانش بشری نمی‌باشد. بر عکس، باید با سختکوشی به تعام پیشرفتهای علمی و در همه ابعاد جهانی دست یازید، مواد اولیه را منتقل کرد، آن را پالایش نمود، از تجربه‌های سودمند بهره‌مند شد، عمیرمایه آن را گرفت و در کارخانه اندیشه‌های متعهد داخلی به کار برد. از این مسیر، هم به پیشرفت علم دامن زد و هم در طرح و پیگیری حل مسائل داخلی بهره‌برداری کرد.

تنگنای اصلی در کشورهای در حال توسعه، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری منکی بر مبنای علمی است. کمبود کارشناس متعهد و مجهز به سلاح دانش و تقصان به کارگیری روشهای علمی از موانع اصلی طی مسیر توسعه بوده و فعالیتهای شبه پژوهشی تأثیری در جهت مقابل جریان توسعه داشته و از عطل گشتی کشته عوامل سرعت‌دهنده آن است.

اندیشه آزاد و تولید سازنده، در شرایط برقراری دموکراسی رشد خواهد نمود. اساس دموکراسی بر پایه اختیار دادن به نتایج به دست آمده از آرای اکثریت بنا می‌گردد و آزادی، مساوات و حاکمیت ملی هویت دموکراسی را تشکیل می‌دهند یا تمام اهمیت که کشورهای پیشرفته جهان برای دموکراسی قابل هستند، هنوز عدالت اجتماعی در اکثریت جوامع دارای

نقصان بوده و از سوی حکام کشورهای صاحب قدرت، تجاوز به حقوق کشورهای ضعیفتر متداول است. یعنی دموکراسی در هیئت اجتماع بشری به رشد و کمال نرسیده و اندیشه بشر در زمینه دموکراسی به درجه بلوغ جهاتشمول نایل نگردیده است. دموکراسی اقتصادی از یک سوی مکمل دموکراسی سیاسی است، از سوی دیگر نوعی مقررات با قواعد دموکراسی مرتبط با اقتصاد می‌باشد. دموکراسی سیاسی به تنهایی نمی‌تواند یک دموکراسی کامل باشد و قادر نخواهد بود به طور جامع کارگران را از زیر یوغ انواع استثمار آزاد سازد. دموکراسی اقتصادی به معنای بسط دموکراسی سیاسی از مسیر دموکراتیک کردن روابط اقتصادی است. در مفهومی عمیق، دموکراسی دارای ویژگی واکنش در مقابل تصمیمگیری اقتصادی به طور فردی، مقابله با اعمال قدرت کارفرما و نمایندگان آن، مقابله با سلطه بر بازار کار و بازار فروش توسط دستگاه عمومی تغذیه کننده سرمایه می‌باشد.

دموکراتیک کردن اقتصاد نیز دارای مفهوم از میان برداشتن هر نوع قدرت فردی و تبدیل دستگاههای سرمایه‌داری با انگیزه‌های عمومی است. به بیان دیگر، اصول دموکراسی اقتصادی عبارت از قرار دادن هر نوع فعالیت اقتصادی در تحت شعاع منافع عمومی است.

ستونهای اقتصادی مستحکم برای آینده، از طریق شناسایی و پذیرفتن حقوق مساوی برای انسانها با هدف شکل دادن و مشارکت در سازندگی ساختار اقتصادی، تشکیل می‌شود. بنابراین، اقتصاد تنها از راه فعالیت جمعی، تلاش بیشتر، برگزیدن رهبری برتر و تحت انتخاب دموکراتیک به نحو مطلوب تنظیم پذیر است. کشش به سوی آزادی از این اندیشه ناشی می‌شود که انتخابات و به کارگیری روشهای کسب آرای دموکراتیک بدین دلیل دارای عناصر آزادی است، چون قادر به حل برخوردها و مسائل جمعی از مسیر مسالمت‌آمیز بوده و نیز ساختار درستی را برای تأثیرگذاری همه افراد مشارکت کننده در جریان تصمیمگیری فراهم می‌کند.

میان دموکراسی و آزادیخواهی نسبت خویشاوندی وجود دارد. در هر دو، این تجربه مشترک به دست آمده که دموکراسی سیاسی هرگز به طور خودکار کسب آزادی را در تمام ابعاد زندگی و ضرورتاً در زمینه اقتصادی بیهوده نخواهد کرد. دموکراسی نسبی بوده و عبارت از روشی است که بر آن اساس قواعد و قوانینی تنظیم می‌گردد که جوابگوی خواسته‌های اکثریت باشد. در صورت منحصر کردن حرکت اقتصادی در جهت خواسته‌های فردی، منافع عمومی به مخاطره می‌افتد. این

روند بر ضد اجتماعی کردن دموکراسی اقتصادی است. در نظام‌های مختلف به کارگیری سیاستها به طور کامل در راستای دموکراسی اقتصادی به سادگی تحقق نمی‌پذیرد. آنجا که نظام بر پایه برنامه‌ریزی متمرکز دولتی اداره می‌شود به خواسته‌های عمومی بی‌توجهی می‌شود، رأی متمرکز دستگاه بوروکراسی، حاکم بر سرنوشت جامعه بوده و به تبع آن آزادی اقتصادی در بند است. در اقتصادهای مبتنی بر بازار هم بر حسب آنکه دموکراسی سیاسی تا چه حد تکامل یافته باشد و چه ترکیبی از قواعد و قوانین ساز و کار اقتصادی را هدایت کند، طیف عمل دموکراسی اقتصادی نوسان دارد.

در نظام سرمایه‌داری، فاصله گروه کارگر از منافع اقتصادی دورتر می‌شود. توزیع درآمد ملی تحت فشار بدون آینده‌نگری بوده و در نتیجه آن اختلال در جریان اقتصادی با اشکال بحران و تورم ظهور خواهد کرد. ایجاد شرایط فقر عمومی، مصرف بیش از اندازه برخی گروهها، عدم عدالت در فراهم نمودن فرصتهای درآمدی، بیکاری انبوه و نارسایی جوابگویی به نیازهای جامعه در گروههای متفاوت درآمدی، افزایش ضایعات، تخریب محیط زیست و بیشتر شدن عدم تناسب محیط زندگی، عمیقتر کردن تضاد بین فقرا و ثروتمندان، از عوامل تهدیدکننده‌ای است که از نتایج این روند حاصل می‌شود. در مقابل این کاستیها، از نظام کمونیستی هم انتظار نمی‌رود که ویژگیهایی داشته باشد که این مسائل را برطرف کند. برعکس، در این نظام کمبودها، نارسایی دموکراسی و فشار به افراد جامعه بیشتر محسوس است. اساس ضعف ایدئولوژی کمونیستی در این است که نقش افراد جامعه، تمایلات و ایجاد انگیزه در تحریک آنها برای توسعه، اقتصاد، سیاست و در نتیجه کل ویژگیهای تنظیم‌کننده قواعد جامعه نادیده گرفته می‌شود. هر نوع ایدئولوژی که بدون توجه به خواسته‌های مردم و با حریت زور و تحمیل سیاستهای مرتبط با اندیشه گروه حاکم به تصمیمگیری بپردازند، نتیجه‌اش منجر به خواسته‌های گروهی کوچک و عدم رضایت سطح وسیعی از مردم جامعه خواهد گشت.

هر اندازه سطح توسعه نیافتگی کشورها پایین تر باشد، تجربه مردم آنها در مورد دموکراسی کمتر است، و هر قدر کم تجربگی در دموکراسی سیاسی بیشتر باشد، آشنایی مردم با دموکراسی اقتصادی کم‌مایه‌تر خواهد بود. بنابراین، نه به شکل معادله‌ای خطی، ولی در هر حال رابطه‌ای بین توسعه یافتگی و دموکراسی اجتماعی و اقتصادی برقرار است.

در حالی که در کشورهای صنعتی و توسعه یافته بیشترین درصد گروه اجتماعی را طبقه کارگر وابسته به بخش صنایع و خدمات تشکیل می دهند، در کشورهای در حال توسعه گروه وابسته به بخش کشاورزی اکثریت افراد شاغل را در بر می گیرد. دموکراسی اقتصادی در اقتصاد متکی به بخش کشاورزی، عبارت از آزادسازی عوامل تولید از قید و بندهای انحصاری است.

دموکراسی سیاسی در کشورهای در حال توسعه باید به نحوی تنظیم شود که اولاً برای گروههای اجتماعی و در رأس آنها جامعه روستایی امکان و آزادی مشارکت در فعالیتهای اقتصادی و مساوات در بهره برداری از استعدادهای و توان تولیدی را چنان جهت دهند که نتایج حاصل از آن به اجتماعی کردن بازده اقتصادی بینجامد. علاوه بر آن به توسعه اقتصادی نیروبخشد. بخش کشاورزی توان بازدهی یابد و صنعت را یاری دهد.

چه به منظور دستیابی به هدف سرعت بخشیدن به توسعه اجتماعی و اقتصادی، و چه به لحاظ گام برداشتن به سوی دموکراسی اقتصادی، کشورهای در حال توسعه باید در پی اصلاحات در سیاستهای از هم گسیخته موجود باشند. منظومه ای از سیاستهای به هم پیوسته، عامل برقراری تعادل اجتماعی و اقتصادی خواهد بود.

تعادل اجتماعی به معنای وجود توازن رفتاری افراد در چارچوب قواعد حاکم و تنظیم کننده خواستهای اجتماعی است. مفهوم دقیقتر آن ساز و کار تأثیرگذاری فرد در اجتماع و سازواری او در آرای اجتماعی است. نتیجه آن اعلام برقراری مکانیسم دموکراسی است.

تعادل اقتصادی به مفهوم وجود ساز و کار فعل و انفعالات معیار برای برقراری و استمرار حیات اقتصادی است. در این فرایند، منظومه سیاستها نقش کاتالیزاتورهای تنظیم کننده را به عهده دارند، آن حکومت قانون است که بر اساس دموکراسی سیاسی برقرار می گردد و به فضای اجتماعی و اقتصادی نیز طراوت می بخشد. نوع حکومتی که منعکس کننده آرای مردم است، مردمی که تحت شرایط دموکراسی به زیور آگاهی و دانش آراسته می گردند، به سرعت پیشرفت و توسعه می افزایند و کشوری می سازند که میدانی است برای مسابقه آزادی، مساوات، عدالت اجتماعی و رفاه اجتماعی.

ایجاد انقباض در درون هر نظام، ارتباط آن با نظام دیگر کشورها و جریان مکانیسم کنشها و واکنشها، وسیله برنامه ریزی برقرار می گردد.

برنامه‌ریزی میناتوری است منعکس‌کنندهٔ چگونگی به کارگرفتن داده‌های مشخص جهت ستانده‌هایی مورد هدف در ابعاد زمان. بر این اساس برنامه‌ریزی ملی دستورالعملی از نحوه تخصیص منابع و عوامل تولید به منظور دستیابی به میزانی از رشد و سطحی از توسعه در مقاطع زمانی به دست خواهد داد. برنامه‌ریزی را عناصری تشکیل می‌دهند که ویژگی آنها پیوستگی شبکه‌ای است، یعنی ارتباطی مستقیم یا غیرمستقیم بین تمام اجزایی که در برنامه گنجانده می‌شوند، به طور نظری و از دیدگاه اجرایی باید قابل استدلال و اثبات باشد. به بیان دیگر، هر عنصر متنوع، خارج از نظام برنامه است.

در اقتصادهای با برنامه‌ای متمرکز در کنار برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری که از رأس تا قاعدهٔ هرم توسط دولت انجام می‌گیرد، تمام عملیات اجرایی برای دستیابی به هدفها نیز تا اعماق واحدهای تولیدی به وسیلهٔ نظام بوروکراسی دولتی تحقق می‌پذیرد. در اقتصادهای متکی به نظام بازار اکثریت فعالیتهای اقتصادی، گذشته از موارد استثنایی محدود، از مسیر بخش خصوصی مراحل اجرایی را طی می‌کند. بدیهی است در این نظام سیاست‌گذارهای دولت، فعالیتها و عملیات را در مسیر رسیدن به هدفها هدایت می‌کند. در شرایط کنونی اقتصاد ایران، دو گروه بخشهای عمومی و خصوصی، در کنار و به موازات یکدیگر فعالیت اجرایی داشته و مسئولیت تحقق بخشیدن به هدفهای برنامه را عهده‌دار می‌باشند.

اگر ثبات و رشد اقتصادی، اشتغال کامل، افزایش درآمد و مهار کردن تورم به عنوان هدفهای اقتصادی در کلان تعیین شوند، این هدفها باید به سطح اجزای بخشها و فصلهای برنامه به تفکیک مناطق شکسته شود و این سؤال مطرح گردد که سهم هر شاخه و هر منطقه در جوابگویی به هدفهای کلان در محدودهٔ مقطع زمان برنامه در کدام حد خواهد بود، و از آن مهمتر، با جواب به سؤال دیگری، باید مشخص شود که تحت چه سیاسی و از طریق کدام وسایل می‌توان در قالب این تقسیم‌بندی به اجزای هدفها دست یافت. هدفهای مکمل و متضاد با یکدیگر باید شناخته شود.

به منظور تحقق بخشیدن ماهیت نظری هدفها به کاربرد عملی، باید ترکیب برنامه‌ها، طرحها و پروژه‌ها، دارای کیفیتی باشند که در آنها انعکاس برگردان هدفها در عملیات اجرایی با عملکرد مطلوب قابل رؤیت باشد. لازمهٔ بررسی برنامه‌ها، طرحها و پروژه‌های اجرایی، آگاهی و آشنایی

کامل به مبانی برنامه‌ریزی نظری است که در صورت دارا بودن ویژگی پیوستگی، برگردان آن در طرح‌های عملی امکانپذیر خواهد بود.

اگر برنامه‌ریزی از پیوند اندیشه‌ها فاصله پیدا کند و انبوه نیروی انسانی برنامه‌ریز و تمام دستگاه‌های اجرایی بسیج شوند و به طور مجزا هر یک موظف گردند که گوشه‌ای از برنامه‌ها را به طور جداگانه و مستقل تدارک بینند، یعنی گروهی قسمتی از کلان برنامه را به اصطلاح بنویسند، دسته‌ای دیگر جزئی از بخشها و فصلها، و گروه سوم برنامه‌ریزی منطقه‌ای را سرهم کنند و بعد تمام آنها را به هم بیجسباندند، آن برنامه فاقد ارتباط و پیوند اندیشه‌هاست. این روش برنامه‌ریزی دچار گسستگی است و طبیعتاً در جوابگویی به هدفهای توسعه ناتوان است. با آنکه حدود نیم قرن از شروع اندیشه و تجربه عملی برنامه‌ریزی در ایران می‌گذرد، نظام برنامه‌ریزی و اجرایی موجود کشور دارای گسستگی بوده و نیازمند دگرگونی ریشه‌ای است. این نظام طبیعتاً قادر به ایجاد انضباط مکانیسم جریان توسعه نبوده، زیرا فاقد عناصر حرکت‌دهنده و هدایت‌کننده است.

از دیدگاه فلسفی، توسعه یافتگی در ارتباط با کیفیت هویت سرمایه‌انسانی جوامع مورد سنجش قرار می‌گیرد. با نگاه کردن به هویت می‌خواهیم بدانیم انسانها که هستند؟ دارای چه ارزشهایی هستند، متعلق به کجا هستند؟ یعنی از مفاهیمی آشنایی پیدا کنیم که مربوط به فلسفه شخصیتی است. توسعه در قالب هویت جامعه هر ملت شکل می‌گیرد. مجموعه ذخایر اندیشه‌ای موجود در ساختار هویت را باید برای سرعت بخشیدن به جریان توسعه به کار گرفت. برنامه‌ریزی ابزار انرژی‌دهنده چنین فرایندی است. میزان فعل و انفعالات به هم پیوسته برای تحقق برنامه در واحد زمان، شاخص سرعت توسعه است.

انتقادکنندگان اهل فن از برنامه‌ریزی منظورشان نقد بر برنامه‌ریزی متمرکز دولتی است و نه نوعی برنامه‌ریزی که از مسیر تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان انجام می‌گیرد. در چارچوب این برنامه‌ریزی، قواعدی برای سیاست اقتصادی باید طراحی گردد که به وسیله آن بتوان اصول اقتصاد مبتنی بر بازار را حفظ کرد، در حالی که عناصر هدایت‌کننده اقتصاد به وسیله دولت نیز در آن ملحوظ باشد. بدین ترتیب، باید آن گروه سیاستهای دولتی برنامه‌ریزی شود که اساس فعالیتهای بخش خصوصی را تشکیل می‌دهند، پس دولت هدفهای اقتصادی را مشخص می‌نماید و از روشی استفاده می‌کند که از یک سری به وسیله قواعد حقوقی به تنظیم ساز و کار اقتصادی پردازد و از

سوی دیگر با برقراری عوامل اقتصادی مالیاتی، دستیابی به هدفها را امکانپذیر سازد. در شرایطی که دولت به وسیله شبکه‌ای از سیاستهای هماهنگ با بازار بتواند برنامه بخش خصوصی را هدایت کند، مطلقیت آزادی بخش خصوصی، حتی در شرایطی که مکانیسم بازار و تحرک قیمتها برقرار باشد، مهار خواهد گشت.

سیاستگذاران باید نقش پیام‌دهنده مشی دولت برای بخش خصوصی را عهده‌دار است. باید منظومه‌ای را تشکیل دهد که اقرار آن بر یکدیگر تأثیری متقابل دارند. آنها بر اساس قواعدی عمل می‌کنند که مبتنی بر اصول علم اقتصاد و تجربه‌های تاریخی است. سیاستگذاری از سیاست‌شناسی حاصل می‌گردد. هر دوی آنها مبتنی بر اصول علمی است و تازه آنها جزئی از ابزار برنامه‌ریزی را می‌سازند. منظومه‌ای سنجیده از آنها قدرت طی راه رسیدن به هدفها را خواهند داشت.

در جهان معاصر و در دوران پیشرفت تمدن، زندگی انحصاری و فردی منسوخ گردیده، جامعه بین ملل خواه ناخواه بافتی به هم پیوسته است. افراد، گروههای اجتماعی، ساکنان مناطق مختلف، جمعیت کشورها، حتی سندیکاها، کارتلها، اتحادیه‌های صنعتی و تولیدکنندگان انحصاری محصولات خاص، عناصر تنیده در این بافت جهانی‌اند. وابستگی، «ناوابستگی» شاخصی است که در سطوح مختلف نشان می‌دهد، به صورت بالقوه چه برای عرضه موجود است و قدرت بالفعل آن در جوابگویی به نیازها «تقاضاهای موجود» در چه حد است. بدیهی است معادله عرضه و تقاضا، تمام ابعاد ویژگیهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فنی را شامل می‌گردد. با توجه به آن که تعادل در عرضه و تقاضا در تمام ابعاد خواسته‌های بشری به طور همگن در بین افراد، جوامع و مناطق برای تمام عناصر وجود ندارد، بنابراین گرچه به نسبت‌های مختلف، ولی تمام بشریت به هم وابسته است. ناوابستگی به معنای قطع رابطه مطلق نیست. با این تصویر، به خودی خود وابستگی فاقد طبیعت خصمانه، خشم‌جویانه، پرخاشگرانه و تهدیدکننده است. میزان نامطلوبیت وابستگی تابعی است از درجه منفی بودن معادله عرضه و تقاضا در طیف سنج ترازوی روابط بین ملل.

یک کشور در صورتی وابسته است که روند توسعه اجتماعی و اقتصادی آن تحت تأثیر یکجانبه عوامل خارجی قرارگیرد. در این زمینه می‌توان از سرمایه‌گذاری یکجانبه سیاستگذاری خارجی، شدت تقاضا نسبت به کالاهای مصرفی خارجی و تصمیمگیری در مورد پرداخت وام توسط

بانکهای خارجی نام برده بدون آنکه این کشور بتواند به طور هم حجم به کشور طرف معامله رابط اقتصادی اش متقابل تأثیر بگذارد. قابل توجه است که در سلسله مراتب قدرت کشورها، سیاست غالب در ریودن ناوابستگی از رأس به سوی مقطع هرم زورمندی است.

در اصل تعامل در روابط بین ملل و کسب ناوابستگی از طریق برنامه ریزی بر اساس اصول علمی، در جهت سازندگی بخشهای زیربنایی و تولیدی همراه با استقلال در تصمیمگیری، کاهش نسبت نیازهای ملی در بازارهای بین المللی، حداکثر صرفهجویی در عرضه منابع و ذخایر طبیعی و ملی به بازارهای جهانی، تأکید بر تقاضای دانش و تکنولوژی و به حداقل رسانیدن تقاضای کالاهای مصرفی و ابزار و آلات تکنیک از بازارهای بین المللی، اشتغال مولد شیانه روزی تمام گروههای اجتماعی و افزایش تولید محصولات استراتژیک امکانپذیر خواهد بود. این نیز از طریق سازندگی و در کشوری در شرایط وضع کنونی، هماهنگ با بازسازی قابل تحقق است.

بازسازی یعنی تغییر اولویت در برنامه ها، به مفهوم حق تقسیم به ترمیم خسایعات مواضع استراتژیک در فرایند توسعه است. اجرای بازسازی و سازندگی باید به دست و پا مشارکت تمام گروههای اجتماعی جامعه تحقق پذیرد، لازمه آن طراحی تدابیری در جهت بسط برنامه های تولیدی و سیاستهای در طرفد فعالیتهای غیرمولد است.

صنعتی شدن قسمتی از فرایند رشد اقتصادی هر سطح کلان است. در این زمینه، رشد اقتصادی به مفهوم افزایش حقیقی تولید سرانه ملی جامعه است که از نتیجه عملکرد بخشها و افزایش کل درآمد اقتصادی حاصل می گردد. صنعتی شدن فرایندی است که تحت شرایط بهبود بخشیدن به تکنیک سازماندهی و ترکیب تولید در واحدهای اقتصادی شکل می گیرد. از ویژگیهای کشورهای صنعتی، دستیابی به ساختاری از تکنولوژی است که در مرکز نقل آن کیفیت منابع انسانی، دانش و اندیشه بهره برداری از تکنیکهای پیشرفته همراه با کارایی و توانایی در مدیریت قرار دارد. اگر بخشهای کشاورزی، صنعت و خدمات به عنوان اضلاع مثلثی در نظر گرفته شود، در کشورهای در حال توسعه، بخش کشاورزی، و در کشورهای توسعه یافته، بخش خدمات درازترین ضلع چنین مثلثی را تشکیل می دهند. در مقطع پیشروی فرایند توسعه، از طول ضلع کشاورزی کاست می شود و به موازات آن ابتدا ضلع صنایع و در نهایت ضلع خدمات درازتر می شود.

از دیدگاه علم تاریخ، سه مسئله در زمینه پژوهشهای مربوط به صنعتی کردن قابل توجه است.

موضوع اول مربوط به دوره‌بندی تاریخی به مفهوم تعیین مقاطع زمانی و تشخیص مراحل صنعتی در قاره‌ها، کشورها و مناطق مختلف است. مطلب دوم، بررسی در زمینه ارتباط بین فرایند انقلاب در تکنیک و نحوه تولید اقتصادی با رشد اقتصادی منبعث از آن از یک سوی، و توسعه تاریخی در دنیای جدید از سوی دیگر است. مسئله سوم، مربوط به بررسی تاریخ‌شناسانه نظریه‌های اقتصادی و جامعه‌شناسی، روان‌شناسی جامعه و مردم‌شناسی، فرضیه‌ها، مدل‌ها و همچنین پژوهشهای تجربی اقتصادی با توجه به منابع دقیق و اولیه است.

دوره‌بندی تاریخی توسعه کشورهای صنعتی سه مرحله دوران پیش از صنعتی شدن، دوران صنعتی شدن و دوران پس از صنعتی شدن را در بر می‌گیرد. هر یک از آن سه دوره، دارای ویژگیهایی است. برای بررسی تطبیقی روند توسعه در کشورهای در حال پیشرفت، می‌توان وضع موجود و طول طی راه را با شاخصهای هر یک از دوران کشورهای صنعتی محک زد.

توسعه صنعتی تابعی از پیشرفت تکنولوژی است. در این پژوهش، تکنولوژی به مفهوم مطلق علم در تمام زمینه‌ها و برای همه سطوح به کار گرفته شد. صنعتی شدن جزئی از توسعه اقتصادی است. توسعه اقتصادی تحت تأثیر پیشرفت جامعه‌ای است که مسیر توسعه و صنعتی شدن را طی می‌کند. دو نکته در راه صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه دارای اهمیت است. اول آنکه شرط لازم برای دستیابی به امکانات صنعتی شدن، نیاز به انتقال و کسب تکنولوژی (نه تکنیک) دارد. نکته دوم توجه به ابعاد زمانی صنعتی شدن است. در زمینه صنعتی زمان را می‌توان کوتاه کرد، ولی نمی‌شود آن را نادیده گرفت. پس فرایند صنعتی شدن هر کشور تابعی از فراگیری و نسبت حجم انتقال تکنولوژی (دانش) در مقاطع زمانی است. کشورهای در حال توسعه با استفاده از تجربیات کشورهای صنعتی و بهره‌برداری از پیشرفت دانش می‌توانند در زمان کوتاه‌تری در مقایسه با گذشته، مسیر توسعه را پشت سر گذارند.

تاریخ معاصر به دلایل سیاسی و اقتصادی، فرصت استفاده از بلوغ تکنولوژی را برای کشورهای در حال توسعه فراهم نساخت. روند سیاست کشورهای صنعتی با نوعی استراتژی سیاسی - اقتصادی توأم می‌باشد که ممکن است برای بسیاری از سیاستمداران و مردم کشورهای در حال توسعه این سوء تفاهم را به وجود آورد که انگار کشور در مسیر صنعتی شدن و توسعه اقتصادی به پیش می‌تازد.

اقتصاد ایران در مجموع پرونده پیش از صنعتی شدن را به طور کامل نبسته است. در این مرحله، باید قوای داخلی کشاورزی تقویت گردد و تا حد امکان سطح زیرکشت افزایش یابد، تا استقرار و بسط فعالیتهای صنعتی و معدنی و ایجاد اشتغال در بخش خدمات، اگر نیروی انسانی در بخش کشاورزی به طور مطلق افزایش نیابد، انتظار کاهش آن را نیز نباید کشید. در سطح کنونی توسعه اقتصادی، سیاستهای کشاورزی برای طی مسیر صنعتی کردن کشور قادر به ایفای نقشی که باید به عهده داشته باشد، نیست. در درون نظام بهره‌برداری کشاورزی تضاد وجود دارد. عدم تعادلی که بین بخشها و فعالیتهای اقتصادی دیده می‌شود، در بخش کشاورزی نیز حاکم است. طرحها پراکنده‌اند و قدرت مهار کردن کشاورز در بخش کشاورزی را ندارند.

بر اساس مکانیسم جذب و دفع، نتیجه عوامل دفع‌کننده محل سکونت و جذب‌کننده مکان مورد هدف در تصمیم‌گیری مهاجرین مؤثرند. حال اگر عوامل مثبت تصمیم‌گیری نتیجه‌گیری شده ناشی از قوای این دو قدرت، از عوامل پیش‌بر توسعه اقتصادی از جمله برپایی صنایع و ایجاد محل اشتغال باشد، فرایند صنعتی کردن مسیری در جهت هدفها را نشان می‌دهد. اما در صورتی که ترک محل اقامت از نتیجه فشار دفع‌کننده فقر زندگی و ناتوانی و عدم امکان فعالیت اقتصادی و راه اجتماعی و تصور امکان فعالیتهای کاذب و غیرمولد در مناطق مورد مهاجرت حاصل شده باشد، طی راه صنعتی کردن و توسعه اقتصادی را مورد سؤال قرار خواهد داد.

در کشورهای پیشرفته، در فاصله پیش از صنعتی شدن و ورود به مراحل شروع صنعتی شدن، صنایع مادر (ذوب آهن) استقرار یافت. در کنار آن، به حرفه‌های صنعتی و تکامل صنایع سبک توجه شد. صنایع مواد غذایی، نساجی، اقتصاد پوشاک و فلزکاری جان گرفت. به بهره‌برداری از معادن و استفاده از منابع، ذخایر و استقرار صنایع تبدیل‌کننده آنها به کالاهای قابل استفاده تأکید گردید. محل اشتغال جدید ایجاد شد. امکان افزایش درآمد فراهم آمد. بستر بخش صنایع برای پذیرش نیروی انسانی از بخش کشاورزی آماده شد. آموزش حرفه‌ای و فنی فعال گشت. زمینه اندیشه صنعتی و فرایند صنعتی شدن به دست آمد. یعنی دانش توسعه دادن رونق گرفت. ر دستاوردهای دانش آن در سطوح مختلف به عملکرد کاربردی برگردان شد. در این کشورها آهنگ صنعتی شدن استمرار یافت.

در کشورهای در حال توسعه، روندی متفاوت جریان دارد. توسعه مبتنی بر انتقال دانش،

شناخت، تکامل و به‌کارگیری آن در ساختار اقتصادی نیست. به جای آن انتقال تکنیک رواج دارد. بدین ترتیب، استفاده از ماشین‌آلات، کارخانه‌ها و تکنیکهای وارداتی و مونتاژ تا حد عمر این ابزار فنی دوام خواهد داشت. ویژگی دیگر کندی توسعه یافتن، نامتوازن بودن توزیع تکنیکها در ساختار اقتصادی است. به نحوی که در کنار ساختار سنتی، پدیده‌های فنی بسیار پیشرفته و گاهی پیچیده مستقر می‌شود. اولویت دادن به طرحهای زیربنایی شرط لازم توسعه صنعتی و اقتصادی است. در شرایط کنونی به‌طور کامل هماهنگی در اجزای طرحها برقرار نیست. اغلب حجم عملیات در نظر گرفته شده در سطح ملی بسیار زیادتر از منابع بالفعلی است که می‌تواند برای انجام آن در دسترس مجریان طرح قرار گیرد. گروهی از طرحها با آینده‌نگری طراحی نگردیده و به اجرا گذاشته نمی‌شود. هنوز بهره‌برداری از معادن کشور که در گروه برنامه‌های دارای اولویت دوران صنعتی کردن است، در سطح وسیعی دست نخورده باقی است. مسائل مربوط به نظام حمل و نقل و نارسایی نظام آموزش متکی به تواناییهای حرفه‌ای را نیز باید به تنگناهای جریان صنعتی افزود.

امنیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فاصله داشتن از بحرانهای بین‌مللی، پیش‌شرط ایجاد زمینه آرام برای عملیات توسعه خواهد بود. باید امکان استفاده مطلوب از منابع علمی، نیروی فنی و متخصص داخلی فراهم شود. اتخاذ روشهای اصلاحات تکاملی با توجه به سطح درک و پذیرش دانش ملی، دارای عملکرد مثبت خواهد بود. تکنولوژی باید در اجزای ساختار اقتصادی و اجتماعی رسوخ کند، در عین حال، زمانی عملکرد مثبت حاصل می‌شود که این روند با توان منابع انسانی بهره‌بردار آن تحقق پذیرد. توسعه بخش کشاورزی پایه و ستون تحولات تکاملی را تشکیل می‌دهد. مرحله اول صنعتی شدن همراه با تأکید به صنایع پایه‌ای خواهد بود.

در مجموع، تکامل بخش کشاورزی از درون واحدهای کوچک غالب و اصلاحات در نظام بهره‌برداری و سیاست اقتصاد کشاورزی، تجدید نظر در قالب استقرار نحوه برپایی و بسط صنایع، بهره‌برداری از منابع، هماهنگی بین حجم طرحهای عمرانی و توزیع منابع و عوامل بالفعل موجود مورد لزوم، دگرگونی و اصلاحات در نظام آموزشی، تجدید نظر استراتژیک در تجارت خارجی، محدود کردن واردات به تکنولوژی و مصالح مورد نیاز ساختار زیر بنایی، برطرف کردن بحران شبکه ارتباطی همراه با بهبود روشهای تولید و فرایند نوآوری در مرکز نقل سیاستهای صنعتی کردن

و گذر از تبدیل تولید کارگاهی به تولید صنعتی است. در برنامه ریزی توسعه، کشاورزی محور نامیده شده است. به حقیقت، هدف در مرکز نقل قرار دادن بخش کشاورزی ایران در مرحله پیش از صنعت شدن با روند صنعتی شدن جریان تاریخی در سطح بین ملل همسانی دارد. اما سیاستهایی که در مجموعه اقتصاد به کار گرفته شده، در راستای چنین هدفی نیست. بین هدفها، میان سیاستها و وسیله‌های رسیدن به هدفها و میان سیاستها، وسیله‌ها و هدفها تضاد اساسی وجود دارد. روشن به کارگیری تعادلی، سنجش و انتصاب حد مطلوب سیاستها نیز هنوز جا نپخته است. می‌توان این نتیجه را ارائه کرد که در حالی که در هدف، کشاورزی محور است، ولی در سیاستگذاری در کژمنظوری قرار دارد. بنابراین، اصلاحات در سیاستگذاری، شرط لازم تحول در ساختار نظام تولیدی کشاورزی و هموار کردن راه مسیر توسعه است.

اگر آزادسازی اقتصاد در چهارچوب هدفهای نظم اقتصادی قرار داشته باشد و بنا باشد سهمی از بار فعالیتهای بخش دولتی به بخش خصوصی، بر اساس تعیین حدود قواعد و مقررات قانونی، مشخص و تضمین گردد، چنین مقرراتی باید یا توجه به اصول قانون اساسی تنظیم شود. قانون اساسی از جمله تأکید بر در اختیار گذاشتن وسایل کار برای همه دارد. مشروط بر آنکه: «به می‌بایست به تمرکز و تداول ثروت بنجامد و به دولت را به صورت کارفرمای بزرگ مطلق» (آروده).

مشروئیت مالکیت ولی اهتمام در جد آن یکی از مواردی است که امنیت فرایند تولید و اقتصاد را متزلزل می‌سازد. سد راه آزادسازی اقتصاد بوده و مانعی برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی محسوب می‌شود. مالکیت مشروط، عبارت است از: «اعطای حقوق و تصرف و حق استفاده از عوامل تولید در محدوده مجوز قوانین حاکم». مالکیت مشروط ولی محدود، عبارت از یک وضعیت تعدادی حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی میان انسان و عوامل مورد مالکیت است. اصل توزیع عادلانه ثروت در تمام نظامها مورد توجه بوده و محدودیت میزان مالکیت و عوامل تولید مورد تأیید می‌باشد. سرمایه‌گذاری و فرایند تولیدی، زمانی برپا یا انضباط برقرار خواهد ماند که، قوانین جدید از تاریخ تصویب، اعتبار اجرایی کسب نمایند و عطف به ماسبق نگردد. در این صورت احترام به مالکیت مشروط حفظ گردیده و امنیت سرمایه‌گذاری تضمین می‌شود.

جهت بهبود مالکیت بر عوامل تولید برای سطح وسیع جامعه کشاورزی و روستایی در مقایسه با کل کشور و جامعه، میدان عمل قابل ملاحظه‌ای خالی است. پس بین این جامعه تا مرز ازدیاد و تداول ثروت فاصله‌های طولانی است.

اصلاحات ارضی به مفهوم تغییر و اصلاح در حقوق استفاده از عامل تولیدی زمین، یکی از مهمترین اقدامات و شرط لازم برای ایجاد تحول در بخش کشاورزی، جامعه و اقتصاد روستایی و نیز زیربنای توسعه اقتصادی است. آنکه شرطی است لازم، قطع بخشی از اصلاحات کشاورزی را شامل می‌گردد. اصلاحات ارضی در ایران امری ضروری بود، در عین آنکه خالی از نقص نبود. توسعه بخش، با اصلاحات کامل قوام می‌گیرد. تحرک اجتماعی یکی از شاخصهای سنجش میزان تحول در اقتصاد روستایی است. برنامه‌های اقتصاد روستایی در قالب برنامه‌های ملی نه تنها باید در خدمت به جامعه روستایی هدف‌گیری شوند، بلکه قسمت اعظم به دست و همراهی روستاییان تحقق پذیرد. اصلاحات کشاورزی در اقتصاد روستایی، باید دارای چند ویژگی اساسی باشد، یک آنکه اصلاحات به‌طور پویا قادر به جوابگویی بهینه طیف هدفها باشد. دودگر، برنامه تحولات به شکل پذیر برای جامعه روستایی بخته نمود. سوم آنکه بستر یخت مساوی در تحرک اجتماعی را برای تمام گروههای جامعه روستایی هموار کند.

موضوع قابل اهمیتی که به‌خصوص از تاریخ اصلاحات ارضی تا کنون از مدنظر دور مانده، در برنامه‌ریزی و سیاستگذاری به‌طور مستقیم و به کلی نادیده گرفته شده، عدم توجه به تقدیر گروه غیرکشاورز «خوش نشین» است که حدود ۴۰ درصد جمعیت جامعه روستایی را شامل می‌شود. معمولاً اصلاحات ارضی باید از عدم تبادل شرایط اقتصادی و اجتماعی گروههای اجتماعی بکاهد، ولی این نتیجه از فرایند اصلاحات اقتصاد روستایی ایران حاصل نگردید. در شرایط پیش از صنعتی شدن در کشورهای توسعه یافته، سهم اصلی نیروی انسانی، وابسته به بخش کشاورزی بود. در مرحله انقلاب صنعتی، فعل و انفعالات غیرقابل بازگشت فرایند صنعتی شدن انجام می‌گیرد. در این مرحله، تحرک و جابه‌جایی نیروی انسانی به کندی تحقق پذیرفته است، ابتدا پس از صنعتی شدن، تحول در تحرک نیروی انسانی تکامل یافت.

هرنوع برنامه‌ریزی و تحول در نظام بهره‌برداری و ورود نکتولوژی ماشینی، برای افزایش بازده و تولید در بخش کشاورزی، بدون توجه به تغییر نقش نیروی انسانی آزاد شده ناشی از

به کارگیری آن، یکبارگی، حذف درآمد مهاجرت بی‌رویه روستایی به شهر و رونق اقتصاد غیرمولد را به همراه خواهد کشید.

شرایط اقتصاد ایران دارای ویژگی بیش از مرحله صنعتی شدن است. گریحه پسنز لقسیم اراضی در ربع قرن اخیر، تحت فشار و با پشتیبانی سرآمدهای نفتی، علامتهای کاذبی از ویژگیهای کشوری صنعتی در اقتصاد نمایان گشته، ولی در مجموع اقتصاد کشور عدا کتر در حول و حوش غیر صنعتی باقی مانده. چیزی که قدرت جهش را تا به امروز نیافت.

توسعه اقتصادی و اجتماعی در تحرک اجتماعی و بهبود کیفیت سطح زندگی گروهها و طبقات اجتماعی تأثیر می‌گذارد و از آن متأثر می‌شوند. تحرک اجتماعی در فرایند توسعه ساختار اقتصادی و اجتماعی امکانپذیر خواهد بود. راندن نیروی انسانی از چرخه تولید بدون عرضه امکانات و ایجاد فرصت فعالیت‌های جدید، تحرک نیست. اقدام قدرت نیروی مولد است. در مرحله کنونی توسعه اقتصادی بخش کشاورزی محکوم به سازش با تورم نیروی انسانی تحمیل شده‌ای است که، در اختیار دارد.

به تجربه تحقیقاتی ثابت شده است که به کارگیری وسایل تکنیکی همراه با دیگر عملیات، مانند به کار بردن نژادهای پرتوان تولید استفاده از کود مناسب و بهره‌برداری محشاطانه از مواد حفاظت‌کننده گیاهان در مقابل بیماری، بر روی افزایش تولید مؤثر خواهد بود. اغلب، ماشین‌آلات و ابزار تکنیک می‌توانند شرایط لازم را برای دیگر برنامه‌های افزایش دهنده تولید فراهم سازند.

در کشورهای در حال توسعه، گاهی این تصور غلط در محافل غیرکارشناسی وجود دارد که اگر به فرض، امکان انتقال ناگهانی پیشرفته‌ترین تکنیک و تکنولوژی جهانی به کشورشان وجود داشته باشد، طی راه صد ساله، یک‌شبه امکانپذیر خواهد بود. اعطار مؤکد ما مرودد شمردن این تخیل افسانه‌ای است. انتخاب راه حل مسائل مربوط به تحول در ساختار کشاورزی سستی در کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای پیش از گذر از غیر صنعتی، از طریق مکانیزه کردن شدید واحدهای کوچک و پراکنده تولیدی، همراه با بهم ریختن ساختار واحدهای کشاورزی، به مفهوم تخریب بدون جانشین نظام تولیدی است. برای انتخاب روشهای مناسب، نه تنها شرایط جوی چون هوا، زمین و نوع محصول قابل اهمیت می‌باشد، بلکه شرایط موجود اجتماعی، اقتصادی چون اندازه واحدهای تولیدی، نیروی انسانی وابسته به آنها، سرمایه قابل استفاده، سطح دانش به کارگیرنده،

سنت‌های آنها، همچنین ساختار زیربنایی یعنی قابل استفاده بودن ماشین‌آلات و تکنیک، امکانات نگهداری و تعمیر آنها، تهیه و در اختیار قرار دادن مواد تغذیه‌کننده واحدهای تولیدی، از عوامل تعیین‌کننده نوع انتخاب و تصمیم‌گیری مربوط به مجموعه اقدامات مکانیزه کردن می‌باشد. سرعت پیشرفت و میزان بازده و تولید در معیار زمان اندازه‌گیری می‌شود. در حیطه یافته‌های جدید دانش نسبت، زمان با قضا، حرکت، انرژی و جرم مرتبط می‌گردد. از یک سوی زمان با آهنگ ضربان جان و روان در ارتباط با دنیای هر فرد به‌طور متفاوت سنجیده می‌شود. پس سرعت پیشرفت تکنولوژی در حد توانایی درک روان جوامع قابل بررسی بوده و با تکامل روان و درک بشر در شناخت تکنولوژی مرتبط است. این تکامل وقتی تحقق می‌یابد که جوامع بهره‌بردار، خود مبدع و مبتکر تکنولوژی در حول و حوش سطحی که قادر به استفاده از آنها، قرار گیرند، در غیر این صورت، از تورم حجمی از آلات و ابزار و تکنیک غیرقابل درک جوامع و گروه‌های مصرف‌کننده آن در جریان گردش اقتصاد، زمان بهره‌برداری طولانی خواهد شد و آهنگ ضربان روان کند می‌گردد. از نتیجه آن، یا پیشرفتی حاصل نمی‌شود یا پیروی در روندی کند تحقق می‌یابد.

تسریع در آراستن جامعه به علم و دانش، یعنی کسب و جذب سریعتر تکنولوژی، به مفهوم کوتاه کردن راه رسیدن به هدف پیشرفت و توسعه است. کاربرد تکنولوژی در بخش اقتصاد مواد غذایی در گرو آراستن جامعه روستایی سختکوش به زبور علم و دانش، مشارکت دادن آنها در جریان و چگونگی به‌کارگیری ترکیب مطلوب عوامل تولید در ابعاد نسبت زمان - مکانی است. همچنین وابسته به سیاست‌هایی است که از نتیجه کاربرد آنها، رسیدن به هدفهای برنامه از مسیر وسیله‌های منتخب با هزینه‌های استدلالی پرتوان علمی، قابل توجیه می‌باشد.

تجارت خارجی، دربرگیرنده مجموع فعالیتهای اقتصادی، متشکل از انتقال کالاها، خدمات و سرمایه است که، میان افراد، مؤسسات و دولتهای کشوری بامرزهای خارج، یعنی دیگر کشورها، انجام می‌گیرد. تجارت داخلی، فعالیتی را در منطقه‌ای شامل می‌گردد که در آن عوامل تولید نیروی انسانی و سرمایه به آسانی قابل جابه‌جایی و تحرک می‌باشند. درحالی که این عوامل تولید در سطح بین‌الملل فاقد چنین تحرکی هستند. تجارت خارجی بدین دلیل انجام می‌گیرد، زیرا عوامل تولید در سطح جهانی در حجمی متفاوت توزیع شده‌اند. بعضی کم تحرک و نوعی غیرمتحرک هستند.

محصولات و خدمات مختلف، تحت هزینه‌های متفاوت در جهان توزیع می‌گردند. توان تکنولوژی و دانش فنی در تمام کشورها یکسان نیست. کشورها در شرایط گوناگون توسعه اقتصادی و ظرفیتهای متفاوت منابع و ذخایر طبیعی، توان بالقوهٔ تأکید بر تولیدات و ارائهٔ خدمات خاصی را دارند. براین اساس، آنها با توجه به امکان بالقوه و بالفعل تولیدشان در بازارهای بین‌المللی، از مزیت‌های نسبی متفاوت برخوردارند. پس تجارت جهانی می‌تواند براساس نوعی تقسیم کار و ظرفیتهای متفاوت ترکیب تولید یا توجه به سیاست و روند برنامه‌های توسعه اقتصادی کشورها در سطح جهان آرایش یابد. ضمن آنکه اعمال سیاست تجارت بین‌المللی، تنها بر مبنای تقسیم کار و سطح هزینه‌های تولید و مزیت‌های نسبی در بازارهای جهانی تعین نمی‌گردد. تجارت آزاد، عبارت از بریدن بدون قید و شرط کالا و سرمایه و مبادلات ارزی در بازارهای جهانی است. در کشورهای با برنامه‌ریزی متمرکز، تجارت خارجی در تعین از دیگر سیاستها در انحصار دولت است. در گروه کشورهای صحنی منکی به اقتصاد مبتنی بر بازار هم تاکنون به‌طور کامل تجارت آزاد، با تعریفی که داده شد، تحقق نیافته است. کشورهای در حال توسعه نیز در برزخی از سرگردانی تجاری در بازار بین‌المللی قرار دارند. برخورداری و مزیت نسبی کشورهای صحنی در زمینه اکثریت تولیدات و خدمات، امکان ورود و رقابت در بازار را از کشورهای در حال توسعه سلب می‌نماید. در مورد کشورهای در حال توسعه و روند تجارت خارجی آنها این سؤال مطرح است که آیا کمیت و کیفیت فعالیت تجارت بین‌المللی در این کشورها به‌شأن توسعه اقتصادی آنها سرعت می‌بخشد یا عاملی انحرافی، بازدارنده و کندکننده توسعه اقتصادی است.

مطلوبیت تجارت خارجی ایران در ارتباط با توسعه اقتصادی، عبارت از جانشین کردن صادرات دیگر کالاها و خدمات به‌جای صادرات نفت در بلندمدت است. در مورد عوامل تولید محرک نیاز اصلی توسعه اقتصادی کشور به تکنولوژی با تأکید به واردات دانش و فنون و واحد ضرورت، ابزار و ادوات تکنیک هماهنگی یا ساختار فرایند توسعه بخشهای زیربنایی، اجتماعی و اقتصادی است. نا آنجا که ممکن است باید از سهم و نسبت ترکیب واردات کالاها و خدمات مصرفی کاسته شده و میزان آن در نسبت جوابگویی به نیازهای حیاتی جامعه محدود گردد.

ضمن آنکه افزایش تولید ترکیب محصولات غذایی استراتژیک در حد پاسخ به بازارهای داخلی قابل توجه است. استراتژی سیاست محصولات کشاورزی به منظور قرار گرفتن در گروه

کالاهای صادرات غیرنفتی در سطح وسیع مورد تأیید نیست. همچنین صادرات محصولات خام معادن، سیاستی بهینه نمی‌باشد. در بخش کشاورزی باید تأکید بر افزایش تولیدات استراتژیک و سیاست جانشینی واردات محصولات را به کار بست. همچنین پایه‌ریزی فرآورده‌های صنایع غذایی را برای صادرات مورد بررسی قرار داد.

استراتژی تجارن خارجی آرمان‌گرای، تابعی از صادرات نفتی محدود همراه با ترکیب محتوای سبک واردات مطلوب به نحوی است که ضمن حفظ موازنه ارزی، امکان شتاب توسعه بهینه درون‌زای را رخصت دهد. بدین ترتیب، محتوای سبک وارداتی مطلوب، متشکل از کالاها و خدماتی خواهد بود که در خدمت برنامه‌های ساختاری زیربنایی و تولیدی قرار خواهد گرفت. کیفیت آن در ظرفیت بالفعل انتقال تکنولوژی قابل سنجش است.

فراهم آوردن بستر صلح و آرامش، از شرایط لازم برای سرعت بخشیدن به جریان توسعه است. مقوله صلح و جنگ زمینه‌های تحلیلی و ابعاد علمی متعددی دارد. بستر بحث‌های بیولوژی ملکولی، علوم طبیعی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخی، مذهبی، اخلاقی، فلسفی، عرفانی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی و روابط بین‌الملل را می‌سازد. بدین ترتیب، پژوهش در این زمینه کاری بس دشوار است.

در مکانیسم فعل و انفعالات گردش هستی و چرخ‌گردان تضادهایی وجود دارد که آشکار یا پنهان از شعور بشریت، حیات را مورد تهاجم و دفاع قرار می‌دهد. ایجاد اعتدال و مهار بخشی از خطر که شامل کنش و واکنش متابولیت درون سلولی می‌گردد تا به امروز به صورت تکامل یافته از قدرت بشر به دور مانده است. درحالی که جنگ و جدل در زندگی خارجی بعضاً ساخته و پرداخته تخیل و تصور ذوق، هوی و هوس بشر بوده و از خودخواهی، شهوت قدرت و زیاده‌طلبی این اشرف مخلوقات نشأت می‌گیرد. خشم و پرخاش، حاصل ترس است و ترس، عامل پرخاشگری. این دو صفت به یکدیگر پیوسته بوده و کم و بیش در ذات همه افراد وجود دارد. سیاستهای تسلیحاتی به منظور مقابله با تهدید به تجاوز و پرخاشگری دشمن یا ایجاد هراس در او به کار گرفته می‌شود. در تاریخ معاصر، شرق و غرب همواره از هم نرسیده‌اند و مردم هریک از این دو دیار تصور وحشتناکی از طرف مقابل برای خود ساخته‌اند. مسابقه تسلیحاتی فرایندی است دوجانبه که به واسطه بالا بردن ظرفیت خشم و پرخاشگری یک طرف و ترس طرف مقابل سرعت می‌گیرد.

ادامه این روند، این خطر را پدید می‌آورد که ترس برای یکی از دو طرف غیرقابل تحمل درآید و به خصومت بالفعل مبدل شود. به خاطر دستیابی به صلح، باید به جای بدبینی، کسب اعتماد نمود و از بسط برنامه‌های امنیتی صرف نظر کرد.

شناسایی واقعیت ظرفیت تخریبی تسلیحات جهانی اخطاری است تاریخی برای تمام سیاستمداران جهان، همچنین هشدار است به تمام کشورها، خاصه گروه درحال توسعه، تا توجه نمایند حال که ابر قدرت‌ها دریافته‌اند جنگ اتمی تمام عیار به معنای نابودی بشریت است و آنها دست‌کم به بقای خود علاقه‌مند هستند، از طرفی فعالیت کارخانه‌های تسلیحاتی و رسیدن به هدف اشتغال در اقتصاد آنها هم نباید لنگ بماند، پس هرچه بیشتر سیاستهای جدید تفرقه انداز و حکومت کن را می‌پسندند.

طیف قدرت نابودکننده مواد اتمی در سال ۱۹۸۵، حدود ۶۰۰۰ مرتبه زیاده‌تر از مواد منفجره به کار گرفته شده در جنگ جهانی دوم بوده است. این میزان کافی است که تمام بشریت را چندین بار به نابودی بکشاند.

در جهان معاصر به طور کلی، و در کشورهای جهان سوم به طور خاص، کار پژوهش در زمینه صلح، کاری پراهمیت و مسئولیتی سنگین است. در نهایت این سیاستمداران هستند که باید مسائل دنیای واقعی و متحول ما را تشریح و برای حل آنها کوشش نمایند. سیاستها و مذاکرات مربوط به توقف مسابقات تسلیحات هسته‌ای و کاهش سلاحها در دوران زمامداری گورباچف و ریگان در مقطعی جدید راه و نتایج مثبتی را نشان داد. قبل از آن تا سال ۱۹۸۵، حدود ۶۰۰۰ مورد گفتگو در این زمینه با عدم موفقیت مواجه شده بود. نتیجه بررسیها در زمینه علل عدم موفقیت مذاکرات صلح نشان می‌دهد که خلع سلاح خود نتیجه صلح است و صلح نیز نتیجه جهت یابی به قانونمندیها و مرحله جدیدی از روابط میان انسانهاست. در این زمینه، کار شایسته‌ای انجام نیافته بود.

در تاریخ معاصر، منشور ملل متحد سندی است که احترام و پایبندی کشورهای عضو را به رعایت حقوق بشر اعلام داشته و در آن پاسداری از صلح جهانی به عنوان نخستین هدف مورد تأکید قرار گرفته است. الگوی عملی نظام بین ملل حقوق بشر، تحت تأثیر دو میثاق است، یکی میثاق حقوق مدنی و سیاسی و دیگر میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، براساس مقررات ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی «هر انسان از بدو تولد حق حیات دارد». میثاقهای مذکور به طور

نظری تمام حقوق قابل تصور را در بر می‌گیرد. از آن جمله می‌توان از احترام به انسانها، حق حیات، ممنوعیت ناعدالتی، حقوق آزادیهای فردی، جلوگیری از رفتار و سرکوبی ضد انسانی، حقوق محاکمات بی طرفانه در دادگاهها، ممنوعیت تبلیغات جنگی، آزادی حقوق عقیده و بیان را نام برد. اینکه چرا با وجود اختیارات وسیع شورای امنیت سازمان ملل متحد در زمینه برقراری صلح، اختلافات کشورها به نزاع مسلحانه می‌انجامد را باید در حق و تویی جستجو کرد که به پنج کشور چین، فرانسه، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا داده شده است. با این حال، ارتباط نزدیکی میان احترام به حقوق بشر و حفظ صلح در جهان برقرار است. دو شاخصی که متقابلاً از یکدیگر متأثرند.

نه تنها استفاده از وسایل جنگی اتمی، بلکه تهدید به استعمال آن نیز باعث تضییع حقوق انسانی است. پیروی از سیاست خلع سلاح به ویژه توسط ابرقدرتها نه تنها از نظر اخلاقی، بلکه از جهت حقوقی نیز ضروری بوده است.

اولین قرارداد کنترل تسلیحات در ماه اوت ۱۹۶۳ بین دو ابرقدرت اتمی در مورد محدود کردن آزمایشهای اتمی امضا گردید. بین سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴، حدود ۴۱ قرارداد بین دو کشور بسته شد.

سیاست تسلیحاتی شوروی باعث گردید که این کشور تا حد دومین قدرت جهانی پیشرفت کند. در عین حال، خروشچف در آخر دهه ۱۹۵۰ از این نظریه پشتیبانی می‌کرد که تانک، هواپیما و کشتی جنگی دیگر کارساز نیست، بلکه برای مقابله، راکت کافی است. او معتقد به این واقعیت بود که وقتی بودجه کشور به مصرف صنایع غیرمولد برسد، سطح رفاهی زندگی مردم به علت استمرار این سیاست آسیب خواهد دید. از دوران زمامداری کندی و خروشچف، فکر تغییر سیاست تسلیحاتی مطرح شد. زمامدار وقت شوروی طرفدار کاستن از هزینه‌های تسلیحاتی بود و به افزایش برنامه‌های رفاهی و سازندگی اقتصادی کشورش تأکید داشت. اما در آن زمان، توفیقی به دست نیاورد. از خروشچف و کندی تا گورباچف و ریگان ربع قرن گذشت تا سیاست بین ملل در این زمینه عملاً تغییر مسیر داد.

از ایجاد فکری نو تا به کارگیری آن در سیاستهای عملی، راهی دراز است. تغییر ریشه‌ای سیاستها به طور ناگهانی و با تصمیم یک دولتمرد، یا هیئت حاکمه تحقق نمی‌یابد. هر تحولی باید

به طور مستقیم یا غیرمستقیم مورد تأکید ضمنی دستگاه سیاسی و پذیرش افکار عمومی قرار گیرد. شاید فلسفه تحول، در درک همه جانبه خطر و قرار گرفتن تنگاتنگ هستی و نیستی در جوار یکدیگر بود. سیاست جدید حرکت در جهت قطع مسابقات تسلیحاتی و کوشش در زمینه تشنج زدایی، قدمی لازم و نخستین حرکت در مسیر صلح جهانی است. سنگ بزرگ و مسئله اساسی، تغییر سیاست ابرقدرتها و کشورهای صنعتی در برابر کشورهای در حال توسعه است. بدون تلاش برای از میان برداشتن عدم تعادلها در میان ملتها و روابط بین کشورها به صرف ارتقای سطح رفاه و بهبود زندگی در کشورهای صنعتی به قیمت استعمار کشورهای در حال توسعه، جهان روی آسایش نخواهد دید.

بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی بدآی تغییر حرکت سیاست شوروی به رهبری گورباچف را وقایع بهار پراگ به وسیله دوبچک در سال ۱۹۶۸ می‌شناسند. نتیجه آنکه تحولات در بستر تاریخ به بلوغ می‌رسد و تکامل می‌یابد.

در مجموع، نبود کارایی در اقتصاد، سطح نازل رفاه اجتماعی، عدم رعایت موازین حقوق بشر، کمبود آزادی، ضعف دموکراسی و خطر نابودی بشریت به وسیله جنگ هسته‌ای، از جمله شاخصهای اخطار دهنده و عوامل اجبار بوده‌اند که دیر یا زود، البته در نقاط مختلف با شدن و ضعف نسبی، ناگزیر سیاستهای جهانی را اصلاح می‌کردند. کره خاکی درگیر جنگ پنهان سیاسی-اقتصادی تمام عیار است و ما از صلح سخن می‌گوییم. ما در بند دنیای پرتلاطمی هستیم که زورمندان زمان، قانون سازان آن هستند.

یکی از مهمترین جلوه‌های صلح جهانی، توسعه فراگیر و هماهنگ در کل جهان و برای تمام کشورها است. آن از نتیجه توسعه جهان سوم، کاهش نابرابریها، بهبود رفاه اجتماعی در کشورهای عقب نگه‌داشته شده، کم شدن ترس مردم جهان سوم از گرسنگی و عدم امنیت و در نتیجه فرونشستن موج پرخاش و خشونت آنها در مقابل بی‌عدالتی و بالأخره حرکت به سوی صلح واقعی حاصل خواهد شد.

کشورهای در حال توسعه باید بکپارچه شوند و در نقش پرچمدار حرکت صلح‌خواهی از کشورهای صنعتی و در رأس آنها ابرقدرتها پیشی جویند. همچنین باید در اندیشه طراحی سیاستهایی باشند که تحمیل صدور و فروش جنگ‌افزار از سوی جوامع پیشرفته به آنها را متنی

سازد.

در مرحله‌ی سازندگی کشور و با توجه به آنکه شمار چشمگیری از سرمایه‌ انسانی در خارج از وطن به سر می‌برند، اهمیت بازگرداندن این نیرو و استفاده از توان سازندگی آنها در گرو اولویتهای برنامه توسعه قرار دارد. برای شناخت موانع بازگشت سرمایه انسانی، باید علل مهاجرتها را شناخت. در یک فرمول کلی، می‌توان از عدم بستر داده‌ها و ستانده‌ها بین دو گرو، کشورها به عنوان علت اصلی نام برد. در سطح بین ملل، کشورها به یکدیگر پیوسته‌اند. اگر سیاستها، مرزهای ارتباطی بین آنها را سد نشوند، کمیت و کیفیت شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی عاملی تعیین‌کننده در نسبت حجم و اندازه شتاب جریان نیروی انسانی بین کشورها خواهد بود. داشتن امنیت و آزادی، امکانات کسب مساوات، دستیابی به امتیازات اقتصادی، به دست آوردن فرصتهای تبادل دانش و اندیشه و تربیت و تحصیل فرزندان را می‌توان از جمله علل مهاجرتها برشمرد. گاه احساس زندگی در وطن و عشق به سازندگی در آن، بر همه امتیازات دیگر سرزمینها خط بطلان می‌کشد.

از قرن گذشته، کم و بیش تردید و توقف ایرانیان در دیگر کشورها قابل مشاهده است. این روند در رونق اندیشه نرعی مؤثر بود. در مقطع قبل از انقلاب، شمار فراوانی از این نیرو به کشور بازگشتند. ولی متأسفانه عملکرد این سرمایه بالقوه در ابداع، طراحی و ایده و انتقال نوآوری برای توسعه اقتصادی در مقایسه با حجم آن، زیاد درخشان نبود. در چند دهه گذشته کشورهای غربی بهترین سرمایه انسانی کشورهای در حال توسعه را تحت شرایط نابرابر اقتصادی و اجتماعی جذب کردند. به بیان دیگر، انتقال دانش را در ارتباط با کشورهایی در حال توسعه مجاز ندانستند، ضمن آنکه سدی بر سر راه بازگشت سرمایه انسانی صاحب اندیشه این کشورها گردیدند. ایستایی و عدم کارایی آن بخش از نیروی انسانی که به وطن بازگشتند نیز منبث از نارسایی سیاست داخلی در بهره‌برداری از سرمایه انسانی، و در نتیجه، عملکردی به موازات همان سیاست خارجی است. در این زمینه، «فرار مغزها» سمبل قاجحه‌ای بر ضد جریان توسعه یافتن است. سیاست و مدیریت به کارگیری ظرفیت سرمایه انسانی داخلی با نقصانی قابل تأمل رو به روست. سرمایه انسانی تمام گروههای فنی و غیر فنی و در زمینه همه فالیتهای مورد نیاز اقتصاد را در بر می‌گیرد. داشتن دانش به معنای وسیع، آگاهی در نحوه به کارگیری آن و دارا بودن ویژگیهای انضباط و

نهاد اجتماعی، هویت مردمان توسعه را می‌سازد. اگر برخورد مثبت با مسئله جذب سرمایه انسانی مورد تأیید قرار گیرد، پس سیاست دولت در قالب روشن شدن ضوابط صلاحیت بری ورود و مستقر شدن قانونی در کشور، باید از نظر داشتن امنیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بنویسند تا بتواند به نحو قاطع امکانات زندگی این افراد را تضمین کند.

جلوگیری از دفع سرمایه انسانی بالفعل داخلی و ایجاد تحرک در حیطه وسیع نیروی بالقوه ساکن نیز از عملکردی دارای اهمیت برخوردار است. در شرایط کنونی بهره‌برداری از سرمایه انسانی دارای نارسایی است. از یک سوی به ساختار هرم سرمایه انسانی با توجه به سطح توسعه و نیازهای زمان، آموزش داده نشده و آنها پرورش کافی نیافته‌اند، و از سوی دیگر سیاستهای موجود فرصت استفاده بهینه از همین نیروی نارمنا را هم به طور مطلوب رعایت نمی‌دهد. علاوه بر آن مدیریت بهره‌برداری از سرمایه انسانی نیز از قصان قابل تأملی برخوردار است. اگر در سلسله مراتب دیوانی، مدیرانی پیدا شوند که سیاست جذب و بهره‌برداری از سرمایه انسانی را شناسند و حتی از آن دوری جویند، پس به علت نارسایی نظام اجرایی تدابیر پیشرفت یا عملکردی موفق مباحث نخواهد شد. از میان برداشتن موانع دوگرویداری و بزیابودن صاحبان اندیش و پرورش کارشناسان مقاوم و مبارزی است که حربه برتر آنها علمی و تعهد اجتماعی باشد.

یافت یافته‌های این پژوهشها نشان داد که تحرک در جریان توسعه، تأکید به دانش دارد. دانشی که مستخرج از پیشرفت جهانی نیست. باید آن را از سطح بین ملل گرفت و به عنوان ابزار سازندگی در داخل کشور به کار برد. به پژوهش باید توجه نهاد. از سه پژوهش پرهیز کرده و آن را به منزله یکی از عوامل منحرف کننده راه توسعه ارزشیابی نمود. دموکراسی اقتصادی را شرط لازم برای پیشرفت شناخت. میان دموکراسی و توسعه، رابطه‌های تنگاتنگ وجود دارد و آن دو یکدیگر مؤثر بوده و از یکدیگر متأثر می‌شوند. دموکراسی اقتصادی تحت نظام اقتصاد مبتنی بر بازار و مبارزات مریزی هدایت کننده و اجتماعی کردن سرمایه ملی بر اساس مکانیسم تجارت آزاد ولی با توزیع عادلانه ثروت، فرایندی است در مسیر افزایش رفاه عمومی. چنین جریان نیازمند نوعی برنامه‌ریزی است که از طریق منظومه‌ای از سیاستهای به هم پیوسته و هماهنگ هدایت شود. سیاست بازسازی، تغییر اولویتهاست. ناوابستگی عبارت از ایجاد توازن بین داده‌ها و مسئله‌ها در ارتباط با دیگر کشورها در سطح بین ملل می‌باشد.

در بررسی تطبیقی، شاخصهای اقتصادی و اجتماعی کشور در سطح ویژگیهای کشورهای توسعه یافته و پیش از صنعتی شدن است. در این مرحله، بخش کشاورزی نیروی محرکه اصلی توسعه صنعتی است. افزایش یافتن سطح دانش و فنون برای تمام افراد و گروههای اجتماعی شرط لازم حرکت در مسیر توسعه یافتن است. در حالی که در هدف، کشاورزی محور توسعه می‌باشد، سیاستهای موجود کشاورزی در کمزوری است. تعیین حدود مالکیت و تضمین امنیت حقوقی آن ضرورتی است اجتناب‌ناپذیر برای ایجاد انگیزه سرمایه‌گذاری و فعالیتهای تولیدی. در تحولات اجتماعی در جریان اصلاحات تمام گروههای اجتماعی از جمله خوش‌نشینها را باید زیر پوشش قرار داد. پیشرفت تکنولوژی یعنی افزایش سطح اندیشه و دانش. در ساختار اقتصاد مواد غذایی موجود، تأکید بر تکنولوژی بیولوژیک در اولویت قرار دارد. ابزار و ماشین‌آلات باید در انطباق با نظام بهره‌برداری کشاورزی مورد استفاده قرار گیرد. در سیاست تجارت خارجی تأکید بر واردات دانش، فن و تجربه و تأکید بر افزایش محصولات استراتژیک و تحدید واردات آنها قابل توجه است. صلح و آرامش، زمینه‌آسای سازندگی را فراهم می‌سازد. هدفگذاری و سیاستگذاری، طرحریزی و برنامه‌ریزی در گرو تجمع دانش‌آموختگان متعدد، و جمع‌آوری سرمایه‌انسانی پراکنده و مولد کردن آنهاست. اندیشه و تعهد ملکولهای توسعه دادن را می‌سازند. هنر انجام دادن بافت آن، در گرو تلاش صاحبان اندیشه است.